

متولی اجرائیات در نظام سیاسی از منظر فقه سیاسی شیعه

علی شیرخانی*، امید خلیلی مهر**

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲۶

تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۹/۱۵

چکیده

در صورتی که نظام اسلامی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه باشد، از نگاه فقهی و شرعی باید فقیه جامع شرایط در رأس آن قرار بگیرد و از طرف دیگر، در نظام سیاسی برآمده از فقه شیعه در ایران نیز رئیس جمهور، مسئول اجرائی امور معرفی گردیده است. در صورت تزاخم بین آن‌ها راه‌حل صحیح و منطقی از منظر فقه سیاسی کدام خواهد بود؟ یکی از ثمرات بحث در این است که اگر «ولی فقیه»، متصدی جمیع امور حکومتی باشد و حق ورود در موضوعات و مسائل اجرایی را داشته باشد، نقش رئیس جمهور، یا یک نقش تشریفاتی و یا در حد کارگزار اجرایی خواهد بود و رأی دادن مردم نیز یا به جهت مصالح جامعه اسلامی و یا از باب لطف و تفضل از سوی حاکم اعمال خواهد شد. بنابراین، در این فرض، «ولی فقیه»، پاسخ‌گوی مسائل و وقایع موجود خواهد بود، اما اگر رئیس جمهور، متصدی جمیع امور اجرایی، و دارای شأن نظارت و کنترل باشد، این، رئیس جمهوری است که با توجه به قدرت کلان اجرایی، پاسخ‌گوی اتفاقات و اعمال کارگزاران اجرایی خواهد بود.

واژه‌های کلیدی:

فقه، ولایت، ولایت فقیه، فقه سیاسی، ریاست جمهوری، قوه مجریه.

* عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم و عضو انجمن مطالعات سیاسی حوزه.

shirkhani@qom-iau.ac.ir

** دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری علوم سیاسی. (نویسنده مسئول).

omid4083@gmail.com

سیاست متعالیه

- سال سوم
- شماره دهم
- پاییز ۹۴

متولی اجرائیات
در نظام سیاسی
از منظر فقه
سیاسی شیعه
(۷۴ تا ۵۵)

مقدمه

از منظر شیعه، حاکم در درجه اول باید مشروعیت الهی داشته باشد، و در مرحله دوم، پذیرش مردم مطرح است. یعنی با انتخاب و پذیرش مردمی، حاکمیت سیاسی و تشکیل حکومت فعلیت پیدا می‌کند. اما در دورانی که امام معصوم (ع) و ولی مطلق الهی در پس پرده غیبت به سر می‌برد، از نگاه گروهی از فقهای شیعه و با استناد به ادله نقلی و عقلی (خصوصاً عقلی)، فقیه جامع شرایط، متصدی امور حکومتی در جامعه اسلامی خواهد بود. از طرفی دیگر، در نظام سیاسی ایران، عنوان و جایگاه ریاست جمهوری نیز تثبیت و تأیید گردیده است، که در اصطلاح علوم سیاسی، رئیس اصلی دولت و مسئول اصلی اداره دولت قلمداد می‌شود. با توجه به این نکته، پرسش این است که: رابطه «ولی فقیه» به عنوان حاکم، با «رئیس جمهور» به عنوان مقام عالی اجرائی، چگونه خواهد بود؟ و برای رفع تراحم یا تعارض بین دیدگاه و نظر «ولی فقیه» با «رئیس جمهور» راه حل کدام است؟ به تعبیری اختیارات اجرائی کلان و مستقیم در نظام اسلامی بر عهده کدام یک خواهد بود تا بتوان وی را مسئول اصلی قلمداد نمود؟

در این مقاله با واکاوی منابع معتبر، دیدگاه فقهای شیعه و فقهای تدوین قانون اساسی، به ارائه راه کار مناسب پرداخته؛ که در نتیجه به تبیین موضوع مورد بحث منجر خواهد شد. نکته دیگر اینکه، مقصود از فقیه در بحث ولایت فقیه، مجتهد جامع شرایط است، نه هر کس که فقه خوانده باشد. فقیه جامع شرایط (رهبر جامعه اسلامی) باید سه ویژگی داشته باشد: ۱. اجتهاد مطلق؛ ۲. عدالت مطلق؛ ۳. قدرت مدیریت و استعداد رهبری. یعنی از سوی باید صدر و ساقه اسلام را به طور عمیق و با استدلال و استنباط بشناسد، و از سوی دیگر در تمام زمینه‌ها حدود و ضوابط الهی را رعایت کرده و از هیچ یک، تخلفی و تخلف ننماید؛ و همچنین، استعداد و توانایی مدیریت و کشورداری و لوازم آن را دارا باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۱۳۶)

رئیس جمهور، رئیس رسمی دولت است. این مقام، به رؤسای جمهور قانونی و رؤسای جمهور اجرائی تقسیم می‌شود. رؤسای جمهور قانونی (غیر اجرائی) در کشورهایی مانند ایتالیا و آلمان دیده می‌شود و مسئولیت‌هایی دارند که تا حد زیادی به وظایف تشریفاتی محدود می‌شود. اما رؤسای جمهور اجرائی دو سمت بر عهده دارند: آن‌ها مسئولیت‌های رسمی ریاست دولت را با قدرت سیاسی ریاست قوه مجریه ترکیب می‌کنند. ریاست جمهوری‌هایی از این نوع، شالوده دولت ریاستی را می‌گذارند و از اصل تفکیک قوا پیروی می‌کنند. (هیوود، ۱۳۸۷: ۲۵۱) با توجه به مباحث فوق، این پرسش مطرح می‌شود که: در نظام

اسلامی مبتنی بر نظریه ولایت مطلقه فقیه، جایگاه رئیس جمهوری چگونه خواهد بود؟ و آیا جنبه قانونی صرف دارد یا اینکه جنبه اجرایی هم دارد؟

ذکر این نکته نیز لازم است که قبول مبنای انتصاب یا انتخاب بر مرحله اعمال ولایت مؤثر است؛ لذا اگر مبنا بر انتصاب باشد، رأی مردم اصالت ندارد، و جایگاه ولی فقیه، فوق قانون بوده؛ و اگر مبنا بر انتخاب باشد رأی و شوری اصالت دارد. (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۸۲: ۵۵-۵۰)

۱. منشأ ولایت (بررسی نظریه انتصاب و انتخاب)

در اینکه منشأ حق ولایت برای فقیه از کجا نشأت می‌گیرد و چه کسی در اعمال حق ولایت برای فقیه نقش دارد، به دو دسته نظریه برخورد خواهیم کرد. نظریه انتصاب و تقدم ولایت بر انتخاب تعیین حاکم، حق خداست و سمت ولایت و سرپرستی را خدا مثل روزه و نماز جعل می‌کند و پذیرش مردم در مرحله اثبات مؤثر است نه ثبوت. لذا بیعت در فرهنگ شیعه، علامت حق است نه علت حق (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۸۷). در این نظریه، مشروعیت بر مبنای شرعی و به جعل شارع صورت گرفته است، و چرایی الزام و التزام سیاسی در چارچوب نصب الهی توجیه می‌شود و مردم در هیچ یک از عناصر مشروعیت، دخالت ندارند. (حسینی قائمی، ۱۳۷۹: ۹۷) به همین جهت، برخی از نظریه انتصاب، به انتصاب مصداقی یا انتصاب مطلق تعبیر کرده‌اند؛ زیرا مردم نقشی در آن ندارند. (اشرفی، ۱۳۸۳: ۴۹۵) اما در نظریه انتخاب و تقدم گزینش بر ولایت، دو دیدگاه وجود دارد که منشأ آن، اختلاف نظر در مبدأ انشای ولایت است که این انشاء یا توسط خداوند است، و یا مردم شیعه در عصر غیبت، نقش بیعت را نقش تشخیص و انتخاب اصلح در سایه رهنمود شرع می‌دانند. (معرفت، ۱۳۷۶، ش ۵: ۲۳) پیرو نظریه اول قائل است: در زمان غیبت، شارع اوصافی را ارائه می‌دهد تا مردم، کسی را که واجد این اوصاف است، شناسایی کنند. انتخاب در اینجا جامع بین انتصاب و انتخاب می‌باشد. یعنی انتصاب است، ولی بالتوصیف؛ و نیز انتخاب است، ولی در سایه رهنمود شرع که فرد منتخب فرمان ولایت را پس از شناسایی و پذیرفتن مردم، از جانب شرع دریافت می‌کند و مردم حق پس گرفتن ندارند. (معرفت، ۱۳۷۶، ش ۵: ۱۴-۱۳) به همین جهت، برخی، از این دیدگاه، به انتصاب عنوانی (انتخاب مشروط) تعبیر کرده‌اند. (اشرفی، ۱۳۸۳: ۴۹۵). این مهندسی، شبیه مهندسی تعیین رئیس جمهور در جمهوری اسلامی ایران است که اوصاف و شرایط رئیس جمهور مشخص شده است، (مرحله تعیین شرایط) و سپس مردم یک نفر را بر می‌گزینند، (انتخاب) و سپس منتخب مردم به وسیله تنفیذ ولی فقیه به ریاست جمهوری نصب می‌شود. (مرحله نصب) (پسندیده، ۱۳۸۷: ۸۵). ولی در نظریه

سیاست متعالیه

- سال سوم
- شماره دهم
- پاییز ۹۴

متولی اجرائیات
در نظام سیاسی
از منظر فقه
سیاسی شیعه
(۵۵ تا ۷۴)

دوم، ماهیت بیعت، انشای ولایت است؛ یعنی بیعت، ولایت شرعی حاکم را انشاء می‌کند، و ولایت نیز مقتضی اطاعت از جانب رعیت است؛ پس بیعت، شرط انعقاد امامت برای حاکم است و بدون آن اطاعت کسی بر دیگری واجب نمی‌شود. (آصفی، ۱۳۸۷: ۸۹-۸۸).

در هر حال، پرسش اساسی این است که، چگونه می‌توان از یک طرف مسئولیت اجرائی در امور اساسی و مهم را با «ولی فقیه» دانست و از سوی دیگر همین مسئولیت یا بخشی از آن را، بر عهده رئیس جمهور گذاشت؟

بنابراین، برای رفع تراحم در مقام اجرا و عمل، یا باید نظر ولی فقیه ترجیح داده شود، در صورتی که ظاهر امر بر این است که رئیس جمهور، مسئولیت مستقیم اجرائی را بر عهده دارد و باید پاسخ‌گو باشد، و یا نظر رئیس جمهور ملاک و معیار باشد که در اینجا نیز با توجه به جایگاه ولی فقیه، ممکن است به جایگاه ولایت فقیه آسیب وارد گردد. لذا برای رفع تراحم موجود، با توجه به مبانی فقهی وارده سه راه حل با استناد به کلام فقها ارائه شده است.

۲. ادغام ولایت فقیه و ریاست جمهوری

در این راه‌حل، برای رفع تراحم موجود، مسئولیت به یک نفر سپرده می‌شود. یعنی شخصی که هم دارای شرایط لازم برای رهبری بوده و هم شرایط لازم برای ریاست جمهوری را داراست، عهده‌دار هر دو مسئولیت خواهد بود. این پیشنهاد هنگام تدوین قانون اساسی از سوی برخی فقها مطرح شد، و در ردیف شرایط رئیس جمهور، شرط «فقاها و اجتهاد» را پیشنهاد کرده بودند، لکن چنین چیزی به تصویب نرسید. آیت‌الله منتظری، از جمله کسانی است که در این رابطه در مجلس تدوین قانون اساسی چنین سخن گفت:

وقتی از شرایط رئیس جمهور بحث می‌شد، ما جرأت نکردیم بگوئیم رئیس جمهور باید فقیه باشد... اگر یک مجتهد شجاع و با تقوا و مدبر با آن شرایطی که ذکر کردیم را فرمانده کل قوا بکنیم، ایراد پیدا می‌کند؟ شما متأسفانه در شرایط رئیس جمهور، شرط فقاها را نگذاشتید... ما بیایم قدرت قوای سه‌گانه مملکت را به دست یک آدمی بدهیم که از قدرتش سوء استفاده کند... آدم مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد و جرأت نمی‌کند که قدرت مملکت را به دست کسی بسپارد که فقاها ندارد و به علوم اسلامی آشنا

نیست. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی، ۱۳۶۴، ج ۴: ۱۱۱۹)

از این کلمات به دست می‌آید که برخی از فقهای تدوین قانون اساسی، هدفشان از چنین طرحی این بود که امور اجرائی کشور از یک مرکز هدایت بشود که در این

صورت، دیگر مشکل ناهماهنگی و تصادم به وجود نخواهد آمد. به همین دلیل، برخی دیگر از اعضا، مانند آقای حجتی کرمانی با صراحت بیشتری در این باره به اظهار نظر پرداخته و با ذکر این مطلب که در جمهوری اسلامی، آن طور که برای مردم شناخته شده است، رئیس جمهور، منتخب مردم است و از طرفی نوع حکومت نیز جمهوری اسلامی است، بهترین راه این است که شرط رئیس جمهور شدن را «فقاہت» قرار بدهیم و برای اینکه تعدد قدرت نشود، امام (ولی فقیه) ریاست جمهوری را بپذیرد. (همان: ۱۱۲۴-۱۱۲۳)

ایراد فقهی که به این طرح وارد شده و از سوی برخی از صاحب نظران مطرح گردیده این است که:

به چه دلیل می توان سمت ریاست جمهوری را به فقها اختصاص داده و با آوردن شرط فقاہت برای کاندیداهای ریاست جمهوری، عموم شهروندان لایق و باصلاحیت را از «حق انتخاب شدن» محروم کرد؟ لذا با توجه به اینکه برای مسئولان عالی رتبه نظام اسلامی (به جز منصب قضا) شرط اجتهاد وجود ندارد، انحصار این مقامات به مجتهدین، با موازین شرعی ناسازگار است، و اگر در ولایت، چنین شرطی به همراه شرایط دیگر، شرعاً معتبر است؛ نمی توان آن را برای ریاست جمهوری هم لازم شمرد. (مجلات: مقاله ش ۲)

لکن برخی دیگر، چنین پاسخ دادند که، اگر بنا باشد دست به انتخاب اصلح بزنیم و بر اساس فرمایش حضرت علی (ع): «إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ (حکومت) اقواهم علیه و أعلمهم بأمر الله باشد، (نهج البلاغه: خطبه ۱۷۲) چرا مسلمانان همچو قانونی را اعتبار نکنند. بنابراین با توجه به سخن حضرت که زمام امور و حکومت داری را شایسته کسی می داند که أعلم به امر خداست، می توان فقاہت را نیز در شرایط رئیس جمهور لحاظ نمود. (شیرخانی، ۱۳۹۳: ۱۵)

۳. تصدی اجرائی بالاصالہ رهبری و بالعرض رئیس جمهوری

در این راه حل، مسئولیت اجرائی کشور بالاصالہ، به عهده رهبری است و رئیس جمهور در رتبه معاونت اجرائی و دستیار او قرار می گیرد. صاحب جواهر و ملاحمد نراقی به این نوع رفع تراحم اعتقاد دارند. صاحب جواهر با اتکا به ادله نقلی و اجماع، فقها را منصوب برای اجرای حدود می داند، و چنین نیابتی برای فقها را در جمیع مناصب امام (ع) ثابت می داند؛ بلکه قول به چنین نیابتی را میان اصحاب، مفروض و مسلم می داند. ایشان با استناد به روایت مقبوله عمر بن حنظله و اینکه ائمه قصد داشتند امور اجتماعی را برای شیعیان سامان ببخشند، چنین نتیجه می گیرند که اگر عموم ولایت فقها نباشد، بسیاری از امور مربوط به شیعیان تعطیل می گردد. (نجفی، ۱۴۲۱ق، ج ۲۱: ۲۹۴)

نراقی نیز معتقد است هر آنچه که برای پیامبر(ص) و ائمه(ع) ثابت باشد، فقیه هم در آن‌ها ولایت دارد؛ مگر موردی که با دلیل خاص خارج شود. همچنین هر کاری مربوط به امور دینی و دنیای بندگان است با توجه به اینکه جامعه اسلامی نباید متضرر بشود، به عهده فقها می‌باشد. (نراقی، ۱۳۷۵: ۵۹۳-۵۸۱)

از دیگر فقهایی که در این باره با صراحت بیشتری به اظهار نظر پرداخته است، آیت‌الله منتظری می‌باشد که در دهه اول جمهوری اسلامی، نظرشان بر این بود که «در حکومت اسلامی، مسئولیت اداره جامعه با امام است و قوای سه‌گانه، دست یاران او هستند.» وی در توضیح این مطلب، در کتاب «دراسات فی ولایه الفقیه» آورده است که «از آیات و روایات ذکر شده در بیان تکالیف حاکم و همچنین سیره حکومتی پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع) چنین به دست می‌آید؛ کسی که در حکومت اسلامی، مسئول اصلی حفظ کیان مسلمین، اصلاح مملکت و تدبیر امور مملکتی می‌باشد، امام و حاکم است؛ لکن وقتی حیظه مملکت‌داری وی توسعه پیدا می‌کند، به مشاورین و کارگزاران متعددی احتیاج پیدا می‌کند، و هر امری را به متخصص آن امر واگذار نموده، که در نتیجه قوای سه‌گانه پدید می‌آید». (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۲: ۵۱)

لذا ایشان، وقتی که به بحث قوه مجریه و بررسی آن می‌رسد، چنین نتیجه‌گیری می‌کند که: «طبع قضیه، اقتضا می‌کند که انتخاب اعضای این قوه به دست شخص ولی امر و حاکم باشد تا کسانی که هم‌فکر و هم‌سلیقه با او هستند را انتخاب کند؛ مگر آنکه شیوه خاصی برای انتخاب افراد، از سوی حاکم پذیرفته شود». (همان: ۱۱۴) لذا با توجه به اینکه امام و حاکم، باالصاله مسئول می‌باشد؛ انتخاب کارگزاران نیز ابتدائاً بر عهده او خواهد بود؛ مگر اینکه، روش خاصی از سوی مردم به حاکم و ولی امر پیشنهاد گردد و به عنوان شرط پذیرفته گردد.

برخی، به این دیدگاه ایراد کرده‌اند که، پایه و اساس این نظریه به لحاظ سیاسی، نظریه تمرکز قدرت است؛ که بر طبق آن همه شئون حکومت در قوای سه‌گانه «در یک شخص» جمع می‌شود و این، در غیر معصوم قابل دفاع نیست، و قیاس غیر معصوم به معصوم (زیرا نظریه تمرکز به لحاظ فقهی، متکی به سیره نبوی و علوی دانسته شد) توجیهی ندارد؛ و با توجه به مخاطرات قدرت و تجربه بشری، نمی‌توان گفت که الزاماً همان شیوه‌ها و روش‌ها در زمان پیامبر(ص) و امیرالمؤمنین(ع)، در زمان غیبت نیز لازم‌الاجرا است. (محلای: مقاله ش ۲)

لکن به نظر می‌رسد، اولاً: بر اساس نظریه انتصاب و تصویری که از نظریه انتصاب در بین فقها وجود دارد، اشکال فوق وارد نباشد؛ زیرا بر مبنای انتصاب، جمیع امور و شئون

حکومتی برای ولی فقیه قابل اثبات است. ثانیاً: اگر سنت و سیره معصوم(ع) را به عنوان یکی از ادله اربعه پذیرفتیم، به چه علت نتوان در مسئله مهمی چون حکومت‌داری و اختیارات حاکم، به سنت نبوی و علوی استناد نمود؛ خصوصاً وقتی مفروض این است که حکومت فقیه جامع شرایط مورد تأیید معصوم(ع) قرار گرفته است.

مؤلف کتاب «الولاية الالهية الاسلامية» در فصل هشتم، عنوان بحث را این مطلب قرار داده است: «فی أنّ یبید الولی الفقیه تأسیس الادارات المختلفة فی البلاد التي تحت ولايته و غیرها». و در ادامه چنین آورده است که، لازمه ثبوت ولایت برای فقیه این است که اختیار تأسیس این ادارات نیز برایش ثابت باشد و اصلاً ولایت امر، معنایش همین است. (مومن قمی، ۱۴۲۹ق، ج ۳: ۵۴۹) ایشان با توجه به مطالب فوق، در ادامه عنوان فصل نهم را این طور قرار می‌دهد: «فی أنّ یبید الولی الفقیه نصب مسؤولی الدولة» نصب مسئولان دولتی، از اختیارات فقیه خواهد بود و در ادامه، دایره نصب را گسترده می‌داند و چنین به تبیین دیدگاه خود پرداخته است که: «مقصود این است، همان طور که تأسیس ادارات مختلف در جامعه اسلامی به دست ولی فقیه است، نصب جمیع کارگزاران حکومتی اعم از رئیس جمهور و رؤسای نهادها و ادارات نیز به دست او صورت می‌پذیرد.» (همان) وی برای اثبات دیدگاه خود دو دلیل آورده است:

۱. اینکه لازم قطعی ولایت ولی امر بر امت آن است که، وی برای اداره امور مردم از اختیار کامل، جهت نصب افراد اجرائی و کارگزاران حکومتی برخوردار باشد.
۲. حضرت علی(ع) وقتی مالک‌اشتر را به عنوان والی مصر منصوب کرد، همه اختیارات حکومتی را به او سپرد، همان طور که خود حضرت، مأموران و کارگزاران حکومتی (اعم از والیان و فرمانداران) را نصب می‌کرد؛ بنابراین، از این جهت، فرقی بین معصوم و غیرمعصوم وجود ندارد و همین حق نیز قطعاً برای ولی فقیه ثابت است. (همان: ۵۵۱-۵۵۰)

از نگاه شهید محمد باقر صدر نیز، ولایت فقیه آن چنان وسیع و گسترده است که شامل هر موضوع مربوط به مصالح اسلام و مسلمین شده و حتی اطاعت از فرامین وی بر دیگر فقها و مراجع نیز واجب است؛ لکن فقیه نیز همچون امام معصوم مجاز به اعمال زور برای به دست گرفتن قدرت نیست. ایشان از حیث حقوقی، تفاوتی میان نهاد نظارت و تبوت و امامت قائل نمی‌باشد، لذا وی از یک سو، مقبولیت را در متن مشروعیت قرار داده، و از طرف دیگر، قائل به ولایت مطلقه فقیه نیز هست. (صدر، الفتاوی الواضح: ۱۱۶-۱۱۴)

البته اینکه برخی قائل به نظارت فقیه از دیدگاه شهید صدر هستند، صحیح نیست. (معموری، ۱۳۷۹: ۱۰۸) (گویی نظارت را شهید صدر در کتابی دیگر طرح کرده است) شهید

صدر در بحث اختیارات و مسئولیت‌های ولی فقیه، میان ناظر و رهبر تفاوت قائل می‌شود، و معتقد است عالمان دینی همگی موظف به حفظ شریعت و دفاع از آن و اشراف و نظارت بر جامعه، جهت جلوگیری از انحراف و فساد هستند؛ لکن رهبر که یکی از آنان بوده و در حال حاضر به قدرت رسیده، مسئولیت‌های ذیل را بر عهده دارد:

رهبر، شخص اول مملکت و فرمانده کل قواست؛

رهبر، حکم ریاست جمهوری را تنفیذ می‌کند؛

رهبر، مسئول تطبیق قوانین مصوبه (چه قانون اساسی و چه قوانین عادی) با شریعت

اسلام است؛

قوه قضائیه و دادگاه‌ها زیر نظر رهبری است. (همان: ۱۳-۱۲)

بنابراین وی معتقد است با پذیرش مسئولیت از جانب یکی از عالمان دین، مسئولیت نظارت بر امت از آنان سلب نمی‌شود؛ (همان: ۱۱۶-۱۱۴) و باید به نحوی که در برابر ولی فقیه قرار نگیرند به وظیفه خود عمل کنند. (همان: ۱۱۲-۱۱۱) از کلمات شهید صدر نیز به دست می‌آید که فقیه بالاصالة، مسئولیت امور مملکتی و امور اجرائی را بر عهده دارد و مسئول اصلی اوست.

در هر حال، از مجموع کلمات ذکر شده از فقها، چنین به دست می‌آید که نظر آن‌ها بر موضوع‌شناسی مستقیم برای فقیه بوده است؛ بدین معنا که، مسئولیت اجرا و عمل بر عهده فقیه گذاشته می‌شود و ولی فقیه؛ شأن عملیاتی و اجرایی نیز خواهد داشت. و اگر سؤالی مطرح می‌شده درباره سعه و ضیق این حوزه و میزان مداخله در اجراست، این دیدگاه به مشهور نسبت داده شده است. (حسینی قائمی، ۱۳۷۹: ۲۸۹-۲۸۸)

آنچه مسلم است، این است که همین دیدگاه نیز در ذهن اکثر فقهای تدوین قانون اساسی بوده است. لذا با توجه به اهمیت این بخش، دیدگاه‌های تعدادی از این دسته فقها را در ذیل می‌آوریم که ظهور یا تصریح در شأن عملیاتی و اجرایی ولی فقیه دارد:

آیت‌الله جوادی آملی در مجلس تدوین قانون اساسی به صراحت در این باره آورده‌اند که، قوای حاکمه در مملکت سه تاست؛ اول قوه مقننه، دوم قوه قضائیه، و سوم قوه مجریه. اصل یکصد و دهم نیز به منظور تشریح ولایت فقیه است در تمام این سه قوه؛ زیرا تعیین فقهای شورای نگهبان بیان ظهور ولایت فقیه است در قوه مقننه، و تعیین عالی‌ترین مقام قضائی کشور، ظهور ولایت فقیه است در قوه قضائیه، و بقیه بندها و موارد مطرح شده، بیان ظهور ولایت رهبر است در قوه مجریه. (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی، ۱۳۶۴، ج ۲:

۱۲۰۵)

آیت‌الله خزعلی نیز از جمله کسانی هستند که ولایت فقیه را حکومت خدا دانسته و حکومت را حق فقیه می‌داند، و از نظر ایشان فقیه اصالت دارد؛ لکن قائل است که به جهت عزت و محبوبیت رئیس جمهور در بین مردم، یک مقدار از مقامات و مسئولیت‌هایی که بالاصالة حق فقیه است بدهیم، و قید بشود که این موارد و این مقام از سوی ولی فقیه به رئیس جمهور اعطاء شده است؛ کما اینکه امام علی(ع) با اینکه مقام عفو و اشعار رعیت مال او و حق اوست، لکن این مقام را به یک استاندار و اگدار می‌کند تا محبوبیتش تأمین گردد. (همان، ۱۲۰۰)

بنابراین با توجه به دیدگاه این دسته از فقها نیز، ولی فقیه متصدی جمیع امور مملکتی خواهد بود و تشکیل حکومت و اداره امور مملکتی، حق شرعی اوست. البته اینکه از منظر فقهای فوق‌الذکر، در متن حقوقی و قانونی نیز همین وسعت دید و توسعه اختیارات برای ولی فقیه لحاظ شود، اختلاف وجود دارد؛ به طوری که در این باره برخی معتقد بودند، هر چند ولایت مطلق است، لکن اگر در قانون اساسی آورده شود، ممکن است برداشت‌های دیگری بشود و به آن رأی ندهند؛ نه اینکه در اصلش (اصل ولایت مطلقه) اشکال داشته باشد. (صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری، ۱۳۶۹، ج ۳: ۱۶۳۳)

از این رو، برخی از این فقها مانند آیت‌الله عمید زنجانی، به صراحت ابراز داشته‌اند که، استنباط از آیات و روایات، اختیاراتی وسیع‌تر از اصل یکصد و دهم است؛ اما بحث در این نیست که ما هر چه استنباط فقهی مان است الان وارد قانون اساسی کنیم. (همان: ج ۲: ۶۹۷) هر چند که در نهایت با اضافه کردن بند ۸ اصل یکصد و دهم و واژه «مطلقه» در اصل پنجاه و هفتم، اختیارات وسیع و گسترده‌ای برای ولی فقیه لحاظ و ورود و حق دخالت در جمیع امور حکومتی تثبیت گردید. امام(ره) به عنوان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی، عبارتی دارد که صراحت یا ظهور در شأن اجرایی و عملیاتی برای فقیه دارد و عبارتند از:

الف: «همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول(ص) و دیگر ائمه(ع) در تدارک سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند، همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است». (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۴۰) و در ادامه با تصریح بیشتری در این رابطه آورده‌اند که:

ولایت، یعنی حکومت و اداره کشور و اجرای قوانین شرع مقدس که یک وظیفه سنگین و مهم است. به عبارت دیگر «ولایت» مورد بحث، یعنی حکومت و اجرا و اداره». (همان) و در ادامه مطلب چنین به تبیین بیشتر دیدگاه خود پرداختند که، خداوند متعال، رسول اکرم(ص) را «ولی» همه مسلمانان

قرار داده و تا وقتی آن حضرت باشد حتی بر حضرت امیر(ع) ولایت دارند؛ پس از آن حضرت، امام بر همه مسلمانان، حتی بر امام بعد از خود، ولایت دارد؛ یعنی اوامر حکومتی او درباره همه نافذ و جاری است و می‌تواند قاضی و والی نصب و عزل کند. لذا «همین ولایتی که برای رسول اکرم(ص) و امام(ع)، در تشکیل حکومت و اجرا و تصدی اداره هست، برای فقیه هم هست. (همان: ۴۲-۴۱)

همان‌طور که از عبارات ایشان پیداست، فقیه واجد شرایط، بالأصله مسئول و متصدی جمیع امور اجرایی و مملکتی است.

ب: امام(ره) در کتاب البیع خود نیز با این عبارت که «فللفقیه العادل، جمیع ما للرسول و الأئمه(ع) مما یرجع إلى الحکومة و السیاسة و لا یعقل الفرق» بر این مطلب تصریح دارند که فقیه عادل در تمام امور حکومتی و سیاسی که پیامبر(ص) در آن ولایت داشته، ولایت دارد و ذی حق می‌باشد. (امام خمینی، ۱۴۳۰ق، ج ۲: ۶۱۹)

مستند امام(ره) در این زمینه اطلاق ادله عقلی و نقلی مانند: حدیث مقبوله، توقیع شریف، اللهم الرحم خلفایی، الفقهاء أمناء الرسل و روایات دیگر بوده است. مثلاً در حدیث «الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا» به صراحت مقصود از روایت را چنین تفسیر نموده که کلیه اموری که به عهده پیامبران است، فقهای عادل موظف و مأمور انجام آنند؛ و سپس آن را تا امور حکومتی مانند اجرای حدود، پاسداری از تمامیت ارضی، خراج و مالیات، حفظ مرزها و نظم شهرها توسعه می‌دهد. (همان، ۱۳۷۳: ۶۱-۶۰)

پ: ایشان خطاب به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، پیرامون حدود اختیارات ولایت فقیه فرمودند:

چون گفتار آقایان پخش می‌شود و ممکن است سوء تفاهمی بین مردم حاصل شود، لازم است عرض کنم آیات و روایاتی وارد شده است که مخصوص به معصومین(ع) است و فقها و علمای بزرگ اسلام هم در آنها شرکت ندارند، هر چند فقهای جامع شرایط، از طرف معصومین نیابت در تمام امور شرعی و سیاسی و اجتماعی دارند و تولی امور در غیبت کبری موکول به آنان است. (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۴۰۳)

ج: ایشان در جمع مسئولان لشکری و کشوری: «مسئله، مسئله حکومت است، مسئله سیاست است. این حکومت که عجین با سیاست است در روز غدیر برای حضرت امیر(ع) از سوی خدا ثابت و جعل شد و دنبالش هم برای ائمه هدی جعل شده است. «الاسلام بنی علی خمس» معنایش آن نیست که ولایت، در عرض این (فروع دین) است. ولایت،

اصلش مسئله حکومت است و خیال نکنیم ولایتی که در اینجا می‌گویند، آن امامت است و امامت هم در عرض فروع دین است. نخیر، این ولایت عبارت از حکومت است، حکومت مجری این‌هاست (همان، ج ۲۰: ۱۱۵-۱۱۳)

د: امام خطاب به رئیس جمهور وقت با تبیین و تصریح بیشتری در این زمینه به اظهار نظر پرداخت:

حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی؛ حتی نماز، روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است، خراب کند و پولش را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک جانبه لغو کند. می‌تواند هر امری را چه عبادی و غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است، جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است در مواقعی که مخالف صلاح کشور است، موقتاً جلوگیری کند». (همان: ۴۵۲)

از دیدگاه امام(ره)، اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه باشد، حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام(ص)، یک پدیده بی‌معنا و بی‌محتوا خواهد شد؛ لذا حکومت به معنی ولایت مطلقه‌ای که از جانب خدا به نبی اکرم(ص) واگذار شد، اهم احکام الهی خواهد بود و بر جمیع احکام شرعیه تقدم دارد. (همان: ۴۵۱)

بنابراین، مطابق دیدگاه فقهی امام خمینی، تصویر حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه با تفویض حکومت و ولایت مطلقه برای پیامبر(ص) و ائمه معصومین(ع) و سپس ولی فقیه عادل سازگاری ندارد، و حکومت از احکام اولیه الهیه خواهد بود؛ به همین دلیل است که ایشان به صراحت قائل است: ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه الهیه می‌باشد. (همان: ۴۵۷)

همان‌طور که در این چند دیدگاه و اظهار نظر فقهی و استدلالی از امام مشهود است، ایشان حیطه اختیارات حکومتی و سیاسی فقیه را عین اختیارات پیامبر(ص) می‌دانند و تمام شئون حکومتی (اعم از اجرایی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) که در جامعه و حکومت اسلامی زمان پیامبر(ص) به عهده ایشان بوده است، همان شئون و اختیارات حکومتی نیز در حکومت اسلامی امروز به عهده ولی فقیه است و حق اوست.

سیاست متعالیه

- سال سوم
- شماره دهم
- پاییز ۹۴

متولی اجرائیات
در نظام سیاسی
از منظر فقه
سیاسی شیعه
(۷۴ تا ۵۵)

نکته‌ای که ذکر آن موید و مکمل مطالب گذشته است، شرط اعمال ولایت از سوی فقیه خواهد بود که از نگاه امام(ره)، رأی اکثریت مردم و بیعت مردمی دخیل خواهد بود، البته این بدان معنا نیست که مردم با انتخاب خود، اعطای ولایت نیز می‌کنند؛ زیرا بر اساس مبانی فقهی که از امام ذکر شد، فقیه عادل در جمیع امور حکومتی حق اعمال ولایت دارد و ولایتش از احکام اولیه الهیه است.

ه: امام در پاسخ به استفتایی که از سوی نمایندگان خود، در دبیرخانه مرکزی ائمه جمعه مطرح شده بود و در مورد چگونگی اعمال ولایت فقیه جامع شرایط بر جامعه اسلامی سؤال شده بود، چنین پاسخ فرمودند: «ولایت در جمیع صور دارد، لکن تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است، و در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین». (همان: ۴۵۹)

ن: ایشان در جمع سپاه پاسداران فرمودند: «من که نمی‌توانم در همه امور دخالت بکنم، بالاخره من اشخاص دارم، باید اشخاص دخالت کنند. من مثلاً حالا شما را تأیید می‌کنم که در سپاه پاسداران باشید و در رأس باشید، این معنی دخالت من است؛ یعنی اگر شما در آنجا کاری انجام بدهید، من انجام داده‌ام. اطاعت از کسی که من قرار داده‌ام، همان اطاعت از من است و همان دخالت من است، این طور نیست که هر کدام علی حده باشند. فرض کنید آقای رئیس جمهور را من قرار داده‌ام برای اینکه رئیس کل قوا باشد و موافقت با آن چیزی که من قرار داده‌ام، موافقت با من است. من خودم مستقیماً نمی‌توانم همه امور را دخالت بکنم، من باید بالاخره اشخاص قرار بدهم و یک نظمی ایجاد بشود. (همان، ج ۱۳: ۴۳)

با توجه به این عبارات نیز، در می‌یابیم که امام بالاصاله، موضوع‌شناسی مستقیم و دخالت اجرایی و عملیاتی در امور را حق فقیه می‌داند؛ و لکن چون عملاً چنین چیزی با توجه به توسعه حکومت ناممکن است، ولی فقیه افراد متعددی را برای جاهای مختلف در نظر می‌گیرد.

و: در حالی که برخی قائلند که امام(ره) در دیدگاه‌های فقهی خود، اشاره مستقیمی به تصدی قوه مجریه و امور اجرایی توسط فقیه نکرده است؛ با مراجعه دقیق به برخی آثار امام(ره) مانند کتاب ولایت فقیه، خلاف این حرف ثابت می‌شود. ایشان در کتاب ولایت فقیه خود، پیرامون لزوم تشکیل مؤسسات اجرائی، آورده است که: برای اینکه قانون مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجرائیه و مجری احتیاج دارد، به همین جهت، خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون؛ یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است. رسول اکرم(ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت. پس از رسول اکرم(ص)، خلیفه هم همین وظیفه و مقام را

دارد. (اجرای احکام و تنفیذ قوانین) اصولاً قانون و نظامات اجتماعی مجری لازم دارند؛ لذا پس از تشریح قانون، بایستی قوه مجریه‌ای به وجود آید.

قوه مجریه است که قوانین و احکام دادگاه‌ها را اجرا می‌کند؛ به همین جهت، اسلام همان طور که قانون‌گذاری کرده است، قوه مجریه هم قرار داده است. «ولی امر»، متصدی قوه مجریه هم هست. (امام خمینی، ۱۳۷۳: ۱۸-۱۷)

بنابراین از این عبارات نیز، صراحت کلام امام در تصدی امور اجرائی به دست فقیه عادل، معلوم است و ایشان ولی فقیه را مانند پیامبر(ص)، در رأس تشکیلات اجرائی و اداره جامعه اسلامی قرار می‌دهد و بالاصاله این امر را حق او می‌داند.

۴. تفکیک میان مقام اجرا و نظارت فقیه

راه حل سوم برای رفع مشکل، از سوی فقهای است که ملازمه‌ای بین «ولایت فقیه» و «شان اجرائی» نمی‌بینند؛ بنابراین، موضوع‌شناسی مستقیم (مسئولیت اجرا و عمل) برای فقیه در این دیدگاه وجود ندارد و فقط نظارت بر اجراست که حق الهی شریعت می‌باشد و توسط فقیه اعمال و عینیت می‌یابد؛ اما مرحله اجرا حق مستقیم مردم خواهد بود که به فرد منتخب واگذار خواهد شد، لذا در این صورت، رئیس جمهور از مشروعیت کامل برخوردار بوده و از همه اختیارات اجرائی برخوردار می‌باشد.

یکی از فقهای قائل به این دیدگاه، آیت‌الله مکارم شیرازی بوده است که دیدگاه خود را در این زمینه چنین مطرح کرده است: «اما اینکه رئیس جمهور هم منتخب مردم و هم مورد قبول فقیه و رهبر باشد، باز هم کار دست او نباشد، معنی ندارد. هنگامی که علی «ع»، مالک اشتر را برای حکومت مصر انتخاب کرد، تمام اختیارات مصر را به دست او سپرد، نه اینکه تمام سرنخ‌ها را در دست خود نگه داشت. آقایان عزیز! اگر رئیس جمهور، فرد منتخب مردم است و از طرف فقیه نیز حکم او امضا شده است، چرا معامله یک بیگانه با او می‌کنید و همه اختیارات را از او می‌گیرید؟... به خدا این به صلاح امت نیست، به صلاح انقلاب نیست، ما حاکمیت ملت را در اصول گذشته تصویب کرده‌ایم ... ولایت فقیه را اگر درست پیاده کنیم با حاکمیت مردم و اصل شورا کاملاً سازگار است، در غیر این صورت به اصل شورا پایان می‌دهد. به تعبیر فقهی، مصلحت امت و غبطه مردم مسلمان ایجاب می‌کند، اختیارات مختلف را که دلیل شرعی بر آن نداریم، در خودمان متمرکز نکنیم که سخت موجب ابهام است». (صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی، ۱۳۶۴؛ ج ۲: ۱۱۱۵)

ایشان در همین نطق، بر این نکته تصریح دارند که: «هنگامی که فقهای ما ترجیح می‌دهند خودشان رئیس جمهور نباشند و خودشان به دیگری رأی داده‌اند و او را مأذون

دانسته‌اند، مفهومش این است که می‌خواهند کارهای مملکت را به او بسپارند؛ بنابراین، اختیارات را هم تا زمانی که به خطا نرفته است، باید به او بسپارند، این درست نیست که فقها هم بخواهند دیگری را به ریاست جمهوری برگزینند و هم خود، تمام اختیارات را داشته باشند». (همان: ۱۱۱۶) لذا ایشان اذن و تنفید ولی فقیه را ملازم با دارا بودن اختیارات کامل برای رئیس جمهور قلمداد می‌کنند، زیرا رأی و اذن فقیه به رئیس جمهور، دلالت بر امین و مورد اعتماد بودن رئیس جمهور می‌کند، و همین مقدار، برای مشروعیت قوه مجریه و تصرفات رئیس جمهور کافی است.

آیت‌الله شیخ مرتضی حائری یزدی نیز از فقهای مشهوری است که علی‌رغم موافقت با مبنای ولایت فقیه، با اطلاق آن مخالف بود و لذا در مجلس تدوین قانون اساسی در این باره به ایراد سخن پرداختند: «مطلب سوم بنده این است، حالا کسی خوشش می‌آید یا نه، و آن حقیقت اسلام، یعنی ولایت فقیه است. بنده مکرر گفته‌ام این اصل از ضروریات اسلام است و این هم که اطلاق نداشته باشد، از ضروریات اسلام است... بگوئید که فقیه در حدود متونی که فقه اسلام بیان کرده و مشهور نوشته‌اند، ولایت دارد؛ یعنی بنویسیم فقیه در «حدود متون فقهیه مشهوره» ولایت دارد، و اگر هم خواستید آن را تفصیل بدهید، مثلاً در فتوا و قضا و امور حسبیه که من جمله همین حکومت است. از لحاظ احکام هم آنچه خداوند فرموده است، باید به آن عمل کند، نه اینکه خود حکم کند». (همان، ج ۱: ۶۱۱-۶۱۰)

به همین جهت، برخی با تتبع و تحقیق در ادله فقهی در تأیید دیدگاه مورد بحث آورده‌اند که، در هیچ یک از دلایل و روایات مربوط به «ولایت فقیه»، ضرورت موضوع‌شناسی و دخالت فقیه در امور اجرائی به اثبات نرسیده و از این روایات، صرفاً دو چیز قابل استفاده است: الف: نظارت مقتدرانه (نظارت ولایی) فقیه بر عملیات اجرا، بدون آنکه ابتدائاً حق اجرا و مداخله در فرایند آن را داشته باشد. ب: دخالت در اجرا بر حسب ضرورت و مصلحت «صدور حکم در مواقع خاص» که صرفاً موارد اندک و نادری را شامل می‌شود، و همچون «استثناء» در برابر «قاعده» قرار دارد. (حسینی قائم مقامی، ۱۳۷۹: ۲۸۵) در نتیجه، فقیه هیچ گونه نقش مستقیم و مباحثی در موضوع‌شناسی و عمل‌سازی نخواهد داشت. در پایان این راه‌حل نیز ضرورتاً به ذکر دیدگاه‌هایی از امام خمینی (ره) می‌پردازیم که صراحت یا ظهور در تفکیک اجرا از مرحله نظارت بر اجرا دارد و شأن نظارتی را برای فقیه اثبات می‌نماید که عبارتند از:

الف: امام (ره) در تاریخ ۱۳۵۷/۶/۲۳ و در پاسخ به سؤال خبرنگار رادیو تلویزیون فرانسه که پرسیده بود، آیا منظور شما از حکومت اسلامی این است که رهبران مذهبی، خود حکومت را اداره کنند؟ پاسخ دادند: «خیر، منظور این نیست که رهبران مذهبی خود

حکومت را اداره کنند، لکن مردم را برای تأمین خواسته‌های اسلام رهبری می‌کنند». (امام خمینی، ۱۳۷۸، ج ۳: ۴۶۷)

ب: در مصاحبه با خبرنگار رویتر که پرسیده بود: در صورت استعفای شاه، آیا علما خود حکومت خواهند کرد؟ چنین پاسخ دادند: «علما خود حکومت نخواهند کرد، آنان ناظر و هادی مجریان امور می‌باشند، این حکومت در همه مراتب خود متکی به آرای مردم و تحت نظارت و انتقاد عمومی خواهد بود». (همان، ج ۴: ۱۶۰)

پ: ایشان در پاسخ به سؤالی در این باره که آیا شما در رأس حکومت قرار می‌گیرید؟ چنین پاسخ دادند: «این مردم هستند که باید افراد کاردان و قابل اعتماد خود را انتخاب کنند و لکن من شخصاً نمی‌توانم در این تشکیلات، مسئولیت خاصی را بپذیرم و در عین حال، همیشه در کنار مردم ناظر بر اوضاع هستم و وظیفه ارشادی خود را انجام می‌دهم». (همان، ج ۵: ۱۳۷)

ج: خبرنگار روزنامه لوموند این سؤال را مطرح کرد که، با توجه به اینکه شما گفته‌اید نمی‌خواهید زمام را به دست بگیرید، یک حکومت اسلامی را به چه صورت در نظر گرفته‌اید؟ و پاسخ امام این بود که: «ما نامزدی برای ریاست جمهوری معرفی خواهیم کرد که باید به وسیله ملت انتخاب شود... من شخصا رئیس جمهور نخواهم شد و هیچ پست دولتی هم نخواهم پذیرفت، من همانند گذشته به هدایت ملت اکتفا خواهیم کرد». (همان، ج ۵: ۴۱۴)

د: در پاسخ به روزنامه اکونومیست، گفتند: «به خواست خدای تعالی در اولین زمان ممکن و لازم برنامه‌های خود را اعلام خواهیم نمود، ولی این بدین معنا نیست که من زمام امور را به دست بگیرم و هر روز نظیر دوران دیکتاتوری، شاه اصلی بسازم. من همیشه به وظیفه ارشاد و هدایت عمل خواهم کرد». (همان، ج ۵: ۳۸۵)

ه: امام در جمع نمایندگان اقشار مختلف مردم، چنین به ایراد سخن پرداختند: «ولایت فقیه، ولایت بر امور است که نگذارد این امور از مجاری خودش بیرون برود، نظارت کند بر مجلس، بر رئیس‌جمهور که مبدا یک پای خطایی بردارد، نظارت کند بر همه دستگاه‌ها، جلوی دیکتاتوری را می‌خواهیم بگیریم، نمی‌خواهیم دیکتاتوری باشد، ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است». (همان، ج ۱۰: ۳۱۱)

ن: ایشان در سخنرانی خود باز هم به این نکته تأکید کردند که: «فقیه، ناظر بر این است که این‌ها (مجریان) اجرای قانون بکنند خلاف نکنند، نه اینکه می‌خواهد خودش یک حکومتی بکند، بلکه می‌خواهد نگذارد این حکومت‌هایی که اگر چند روز بر آن‌ها بگذرد، بر می‌گردند به طاغوتی و دیکتاتوری، می‌خواهد نگذارد بشود». (همان، ج ۳: ۳۵۳)

و: در تاریخ دیگر در همین رابطه مطالبی به شرح ذیل بیان کرد: «اشخاصی که اطلاع ندارند گمان می‌کنند که اگر چنانچه «ولایت فقیه در قانون اساسی بگذارند اسباب دیکتاتوری می‌شود؛ در صورتی که اگر ولایت فقیه نباشد، دیکتاتوری می‌شود؛ آنکه جلو می‌گیرد از اینکه رئیس جمهور، دیکتاتوری نکند ... آن فقیه است. آن فقیه می‌خواهد این دیکتاتوری‌ها را بشکند و همه را زیر بیرق اسلام و حکومت قانون بیاورد». (همان، ج ۱۱: ۲۲)

ی: در همین رابطه در تاریخ ۱۳۵۸/۱۰/۷ نیز، با صراحت این نقطه نظر را بیان فرمودند که: «روحانی باید نقش داشته باشد، خودش رئیس جمهور نشود، بلکه در ریاست جمهوری نقش باید داشته باشد، کنترل باید بکند و آن به منزله کنترل یک ملت است. (همان: ۴۶۴)

مجموع این عبارات، ظهور در این امر دارد که امام(ره) شخصاً به دست گرفتن زمام اجرائی را انکار کرده و در برخی عبارات نیز بر نقش نظارتی و کنترل «ولی فقیه» تصریح می‌کردند؛ لذا همین امر باعث گردیده برخی، ولایت فقیه از منظر امام(ره) را، فقط در حیطه نظارت و کنترل تصور کنند که در این صورت، ولایت ولی فقیه، فقط شأن هدایت و نظارت را خواهد داشت. (مجلات: مقاله ۴)

اما آیا باور واقعی و فقهی امام نیز همین گونه است، یا اینکه در موارد مطرح شده فوق، نگاهی «مصلحت‌گرایانه» وجود داشت؟ آیا امام در این نگاه، شخص ولی فقیه که خودشان بوده‌اند را مد نظر قرار داده بود یا شخصیت ولی فقیه را؟ بدین معنا که به لحاظ مبانی فقهی قائل به اختیارات گسترده و کلان مدیریتی برای شخصیت ولی فقیه (یعنی شخصیت حقوقی - فقهی فقیه) است و به لحاظ شخصی (شخص حقیقی ولی فقیه) این اختیارات را نمی‌پذیرند، پاسخ به این سؤالات در ذیل، روشن خواهد شد.

از مجموع کلمات فقهای مذکور، خصوصاً امام خمینی(ره) چنین به دست می‌آید که دلیل فقهی و شرعی بر دخالت و ورود مستقیم ولی فقیه به دست نیامده و اینکه ولی فقیه، ابتدائاً و به شکل مستقیم، متصدی امور مهم اجرایی و عملیاتی جامعه گردد، در متون فقهی دلیلی بر آن وجود ندارد؛ لذا وظایف و اختیارات فقیه در امر حکومت‌داری، مربوط به جنبه نظارتی خواهد بود و ادله ولایت فقیه قاصر از اثبات اطلاق ولایت است.

نکته‌ای که در پایان، ذکر آن ضروری است اینکه، در راه‌حل سابق، دیدگاه‌های ذکر شده از امام(ره) صراحت یا ظهور در تصدی جمیع امور حکومتی و اجرایی برای فقیه داشته، در حالی که دیدگاه‌های ذکر شده از ایشان در این قسمت، صراحت یا ظهور در شأن نظارتی و کنترل دارد، و این نظرات، با دیدگاه‌های فقهی - استدلالی سابق‌الذکر ظاهراً ناسازگار است؛ لذا لابد از رفع تهافت و تعارض موجود، بدین شکل می‌باشیم:

۱. برای رفع تعارض موجود، و با توجه به اینکه نظرات مطرح شده پیرامون شأن نظارتی و کنترل برای فقیه مربوط به سال‌های اول پیروزی انقلاب بوده (۱۳۵۹-۱۳۵۷) باید گفت: الف: امام(ره) در این گونه نظرات، نگاهی «مصلحت‌گرایانه» داشتند و با توجه به اینکه غالب این نظرات در مصاحبه با خبرنگاران خارجی بوده، و اخبار انقلاب اسلامی با توجه به سال‌های اول شکل‌گیری آن، برای جهانیان مهم بوده است؛ حضرت امام(ره) بیشتر در صدد اهمیت نقش مردم و تقویت جمهوریت نظام بوده‌اند، نه اینکه بخواهند به تبیین جایگاه ولایت فقیه و حیطه اختیارات آن از نگاه فقهی و فنی بپردازند.

ب: مصالح داخلی امت و جامعه اسلامی و شبهه‌افکنی مغرضان در داخل کشور پیرامون اصل ولایت فقیه، موجب گردید امام(ره) در طی آن سال‌های ابتدایی، مصلحت جامعه و امت را در نقش نظارتی و ارشادی ولی فقیه تصویر کنند، و با توجه به شبهات و جوسازی‌های انجام شده از اختیارات گسترده و کلان مدیریتی و حکومتی که در جمیع امور حق ولی فقیه است، به جهت مصالح داخلی امت، برای مدتی منصرف شوند.

۲. از مجموع دیدگاه‌های فقهی و فنی امام(ره) در دو کتاب «ولایت فقیه» و «البیع»، و همچنین اظهار نظرهای تخصصی و فقهی پیرامون ولایت فقیه که در طی سال‌های (۱۳۶۷-۱۳۶۴) آخر عمرشان صورت گرفته است، چنین به دست می‌آید که:

الف: فقیه متصدی امور، دارای همان ولایت پیامبر(ص) در اداره امور جامعه می‌باشد؛ لذا تمام امور حکومتی و سیاسی به عهده او خواهد بود.

ب: حکومت به معنای ولایت مطلقه‌ای است که از جانب خدا به پیامبر(ص)، ائمه(ع) و فقیه عادل واکذار شده و بر جمیع احکام شرعی مقدم است و در نتیجه، ولایت فقیه و حکم حکومتی از احکام اولیه الهیه است و بر جمیع امور شرعی مقدم است.

ج: اسلام، همان طور که قانون‌گذاری کرده، قوه مجریه هم قرار داده است و همان گونه که پیامبر(ص) در رأس تشکیلات اجرایی و اداری جامعه مسلمانان قرار داشت، «ولی فقیه» نیز در رأس تشکیلات اجرایی و قوه مجریه قرار دارد و بالاصاله این امر حق او خواهد بود.

بنابراین، با توجه به موضوع بحث، می‌توان گفت: از نگاه امام خمینی(ره)، ولی فقیه بالاصاله حق ورود مستقیم و اعمال ولایت در امور حکومتی اعم از اجرائی، سیاسی، اقتصادی و... را داراست، و رئیس جمهور نیز در حقیقت عامل و کارگزار وی خواهد بود. به همین جهت، با توجه به اینکه اکثر فقهای موافق اصول مربوط به ولایت فقیه در دیدگاه فقهی خود بیشترین تأثیرپذیری را از دیدگاه‌های فقهی امام خمینی داشته‌اند، باور فقهی آنان نیز همین نظریه بوده است، که حتی‌الامکان بار حقوقی و قانونی نیز به خود گرفته است.

البته این بدین معنا نیست که نقش نظارتی ولی فقیه در قانون اساسی ذکر نشده است؛ لکن ما در مقام بیان این مطلب مهم هستیم که آیا علاوه بر شأن نظارتی و کنترل می‌توان شأن اجرائی و حق ورود در اجرائیات را هم از ادله به دست آورد یا نه؟ لذا «ولایت مطلقه» که واژه فقهی است، اگر چه مرادف با تصدّی بالفعل امور اجرائی نمی‌باشد، لکن قدر متیقّن این است که از این واژه فقهی، حق اعمال ولایت و تصمیم‌گیری در جمیع امور حکومتی ثابت می‌شود و تصرف فقیه در امور عدوانی نخواهد بود، هر چند در موارد متعدّدی نیز تصدّی بالفعل امور اجرائی در قانون اساسی، ذکر و تصریح شده که این موارد با «ولایت مطلقه» و مبانی فقهی ذکر شده سازگاری دارد.

نتیجه‌گیری

از مجموع مباحث مطرح شده، خصوصاً دیدگاه فقهای مشهور و فقهای تدوین قانون اساسی و همچنین دیدگاه‌های فقهی و استدلالی امام خمینی (ره) به عنوان بنیان‌گذار نظام اسلامی نتیجه می‌گیریم که مشهور فقهای قائل به ابتدای نظام اسلامی بر ولایت فقیه، با توجه به مبنای فقهی انتصاب و نصب الهی، شأن اجرایی و عملیاتی نیز برای «ولی فقیه» در نظر گرفته‌اند، و با استناد به اطلاق ادله نقلی و عقلی، فقیه را در جمیع امور حکومتی و اجرائی اعم از (عزل و نصب و تشکیل نهادهای اجرایی و حکومتی، خراج، مالیات و حفظ مرزها و...) ذی حق دانسته و همه امور جامعه و نظام اسلامی در اصل بر عهده وی خواهد بود؛ در نتیجه، نقش اصلی مردم، یک نقش بیعت و پذیرشی بوده است که با انتخاب «ولی فقیه» صورت گرفته است؛ لذا فقیه با بیعت و انتخاب مردمی، حق اعمال ولایت و تصمیم‌گیری در جمیع امور حکومتی خواهد داشت. زیرا از نگاه فقهی و با توجه به اطلاقات ادله که در کلام فقها ذکر گردید، ولی فقیه مسئول در جمیع امور حکومتی خواهد بود، هر چند که عده‌ای دیگر از فقها، موضوع‌شناسی و حیطة اجرا را حق ولی فقیه نمی‌دانند و آن را حق مردم و رئیس جمهور می‌دانند؛ زیرا به نظر آنان، ادله اثبات ولایت فقیه، قاصر از اثبات اطلاق ولایت است، لذا ولی فقیه فقط شأن نظارت و کنترل را دارا خواهد بود و در این صورت مردم ذی حق خواهند بود و رئیس جمهور، بالاصاله متصدی همه امور اجرائی و از مشروعیت کامل برخوردار می‌باشد، و مزاحمت و تصادم بین شأن نظارتی فقیه و شأن اجرائی رئیس جمهور به وجود نخواهد آمد. دیدگاه این دسته از فقها، با مبنای انتخاب و اینکه ولایت و حاکمیت حق الناس است، سازگاری دارد.

بنابراین، اتخاذ هر کدام از مبنای انتصاب یا انتخاب در نظریه ولایت فقیه، در نتیجه‌گیری بحث ما تأثیر خواهد گذاشت؛ لکن به نظر می‌رسد با توجه به اینکه هر دو

گروه از فقها، قائل به ابتدای نظام اسلامی بر ولایت فقیه هستند، می‌توان گفت که دیدگاه فقهای قائل به ذی حق بودن ولی فقیه در جمیع امور حکومتی و اجرائی به صواب نزدیک‌تر است؛ زیرا اولاً؛ اساس و شاکله حکومت‌داری، قوه مجریه و اجرائیات است، و ثانیاً از اطلاق ادله نقلی و عقلی می‌توان اثبات نمود که ولی فقیه، شأن موضوع‌شناسی و دخالت مستقیم در اجرا نیز خواهد داشت؛ زیرا ولایت در بحث، به معنای حکومت‌داری و اجرا و اداره امور جامعه است.

سیاست متعالیه

- سال سوم
- شماره دهم
- پاییز ۹۴

متولی اجرائیات
در نظام سیاسی
از منظر فقه
سیاسی شیعه
(۵۵ تا ۷۴)

منابع

۱. نهج البلاغه.
۲. آصفی، محمدمهدی (۱۳۸۵)، *مبانی نظری حکومت اسلامی*، تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
۳. آقابخشی، علی (۱۳۸۹)، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران، نشر چاپار.
۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۱)، *ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت*، قم، نشر اسراء.
۵. _____ (۱۳۸۴)، *ولایت فقیه ولایت فقاها و عدالت*، قم، نشر اسراء.
۶. حائری، کاظم (۱۳۶۴)، *بنیان حکومت در اسلام*، بی‌جا، اداره کل انتشارات و تبلیغات.
۷. حسینی قائمی، ع (۱۳۷۹)، *قدرت و مشروعیت (رویکردی نو به نظریه ولایت فقیه)*، تهران، انتشارات سوره.
۸. سیداشرفی، حسن (۱۳۸۳)، *بررسی سیر تاریخی و مبانی فقهی ولایت مطلقه فقیه*، تهران، انتشارات شهر دنیا.
۹. صالحی نجف‌آبادی (۱۳۸۲)، *ولایت فقیه حکومت صالحان*، تهران، نشر امید فردا.
۱۰. صورت مشروح مذاکرات بازنگری *قانون اساسی* (۱۳۶۹)، تهران، انتشارات مجلس.
۱۱. صورت مشروح مذاکرات مجلس *بررسی قانون اساسی* (۱۳۶۴)، تهران، انتشارات مجلس، ۳ جلدی.
۱۲. معموری، علی (۱۳۷۹)، *نظریه‌های سیاسی شهید صدر*، قم، انتشارات اشراق.
۱۳. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ق)، *دراسات فی ولایت الفقیه*، قم، المرکز العالمی للدراسات الاسلامیة، ج ۱ و ۲.
۱۴. موسوی خلخالی، محمدمهدی (۱۳۸۰)، *حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۵. موسوی‌خمینی، سیدروح‌الله (۱۳۷۳)، *ولایت فقیه*، تهران، مؤسسه تنظیم نشر و آثار امام.
۱۶. _____ (۱۳۷۸)، *صحیفه امام*، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۲۲ جلدی.
۱۷. _____ (۱۴۳۰ق)، *کتاب البیع*، تهران، مؤسسه تنظیم نشر و آثار امام (ره)، ج ۲.
۱۸. مؤمن قمی (۱۴۲۹ق)، *الولایة الالهیة الاسلامیة*، قم، مؤسسه نشر اسلامی.

۱۹. نجفی، محمدحسن (۱۹۸۱م)، *جواهرالکلام*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۲۰. نراقی، احمد (۱۳۷۵)، *عوائد الایام*، مکتب الاعلام الاسلامی.
۲۱. هیوود، اندرو (۱۳۸۷)، *مفاهیم کلیدی در علم سیاست سعد کلاهی*، ح، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
۲۲. ورعی، سیدجواد (۱۳۸۶)، *مبانی و مستندات قانون اساسی جمهوری اسلامی*، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان.
۲۳. پسندیده، عباس (۱۳۸۷)، «بیعت در نظام وفایت فقیه»، *فصلنامه حکومت اسلامی ویژه اندیشه و فقه سیاسی*، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان، ش ۴۷، ۸۱-۱۰۴.
۲۴. جوان آراسته، حسین (۱۳۸۰)، «مبانی حاکمیت در قانون اساسی»، *فصلنامه حکومت اسلامی ویژه اندیشه و فقه سیاسی*، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان، ش ۳، ص ۶۹-۱۱۲.
۲۵. معرفت، محمدمهدی (۱۳۷۶)، «رهبری و زعامت سیاسی در اسلام»، *فصلنامه حکومت اسلامی ویژه اندیشه و فقه سیاسی*، قم، دبیرخانه مجلس خبرگان، ش ۶، ص ۷-۱۸.
۲۶. سروش محلاتی، محمد (۱۳۹۰)، *مجموعه مقالات ریاست جمهوری*، Soroosh-mahallati.net/fa/80.